پنجاه مدرك دراثبات حضرت رقيه سلام الله عليها

1\_طبق نقل مقتل منسوب به (ابومخنّف)

مقتل منسوب به ابو مخنف، لوط بن یحیی بن سعید (متوفی ۱۵۸ هجری قمری) از مورّخان مورد اعتماد و از اصحاب امام صادق علیه السلام است. او به احتمال فراوان شیعه و مقبول مورّخان فریقین است و از این رو تاریخ نگاران و سیره نویسان متعدد از کتاب او درباره قیام امام حسین علیه السلام نقل کرده اند. از این میان می توان به محمد بن عمر واقدی (م۲۰۷) و محمد بن جریر طبری (م۳۱۰) در تاریخش، ابن قتیبه (م۳۲۲) در «الامامه والسیاسه»، ابن عبدربّه (م۳۲۸) در «العقد الفرید»، علی بن حسین مسعودی (م۳۴۵)، شیخ مفید (م ۴۱۳) در «الارشاد» و نیز «النصره فی حرب البصره»، شهرستانی (م۵۴۸) در «الملل والنحل»، خوارزمی (م ۵۶۸) در «مقتل الحسین» و ابن عساکر (م۵۷۱) در «تاریخ دمشق»،[۲] اشاره کرد.

۲. طبق نقل «سیف بن عمیره» صحابی بزرگ امام صادق علیه السلام

از قدیمترین مأخذی که در خیل فرزندان رنجدیده و ستم کشیده سالار شهیدان علیه السلام درکربلا از وجود دختری موسوم به رقیّه علیهاالسلام درکنارسکینه علیهاالسلام خبر می دهد، قصیده سوزناک سیف بن عَمیره، صحابی بزرگ امام صادق علیه السلام است.

سیف بن عَمیره نخعی کوفی، از اصحاب بزرگوار امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی در «فهرست»، نجاشی در «رجال»، علامه حلّی در «خلاصه الاقوال»، ابن داود در «رجال»، و علاّمه مجلسی در «وجیزه» به وثاقت وی تصریح کرده اند. ابن ندیم درفهرست خویش وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می شمردکه فقه را از ائمّه علیهم السلام روایت کرده اند.شیخ طوسی در رجال خویش، وی را صاحب کتابی می داندکه در آن ازامام صادق علیه السلام نقل روایت کرده است ومرحوم سیّد بحرالعلوم در «الفوائدالرجالیّه»، لیستی از راویان شهیر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن)را که از وی روایت نقل کرده اند به دست داده است. سیف بن عمیره، همچنین از جمله راویان زیارت معروف عاشورا به نقل از امام باقرعلیه السلام است که قرائت آن درطول سال، ازسنن رایج میان شیعیان می باشد.[۳] باری، سیف بن عمیره، در رثای سالار شهیدان علیه السلام چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع:

جلّ المصائب بمن اءصبنا فاعذرى یا هذه ، و عن الملامه فاقصرى

آغاز می شود،که حقیقتاً سوخته و سوزانده است.علاّمه سیّد محسن امین[۴] در اعیان الشیعه وبه تبع وی شهید سید جواد شبّر[۵] (از خطبای فاضل لبنان) در کتاب ادب اللطف أو شعراء الحسین به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده اند. امّا شیخ فخرالدین طریحی فقیه، رجالی ادیب و لغت شناس برجسته شیعه،وصاحب مجمع البحرین ـ درکتاب«المنتخب»[۶](که سوگنامه ای منثور ومنظوم دررثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان علیهم السلام است)کلّ قصیده را آورده است که در بیت ماقبل آخرآن، شاعر صریحاً به هویّت خود اشاره ای دارد؛آنجا که خطاب به سادات عصرمی گوید:

و عًبَیْدُکُمْ سیفٌ فَتَى ابْنُ عَمیره عبـــدٌ لعــــبد عبید حیدر قنبر

نکته قابل توجّه درربط با بحث ما،ابیات زیر ازقصیده سیف می باشدکه درآن دوبارازحضرت رقیّه علیهاالسلام یادکرده است:

و سکینه عنها السکینه فارقت لما ابتدیـــت بفـــرقه و تغیّر

 و رقیّه رقّ الحسود لـــضعفها و غدا لیعذرها الّذى لم یعذر

و لاُمّ کلثوم یــــجد جدیدها لثم عقیب دموعــها لم یکرر

 لم اءنسها وسکـــیــنه و رقیه یبــکینه بتحسـّر و تــــزفّر…[۷]

۳. طبق نقل علی بن ابی القاسم بیهقی«لباب الأنساب و الألقاب»

این کتاب تألیف ابوالحسن علی بن ابی القاسم بن زید بیهقی مشهور به ابن فندق است که متوفای سال ۵۶۵ ق می باشد. وی در مورد فرزندان امام حسین علیه السلام می نویسد:

«الطبقه السابعه الحسینیه و… أما الحسینیه فهُم من أولاد الحسین بن علی و لم یبق من أولاده إلا زین العابدین و فاطمه و سکینه و رقیّه»[۸]

«از فرزندان امام حسین علیه السلام جز حضرت زین العابدین و فاطمه و سکینه و رقیه علیهم السلام باقی نمانده است.»

۴. طبق نقل علاّمه سیّد بن طاووس در «کتاب لهوف»

مأخذکهنی که درآن، ضمن شرح جریانات عاشورا، نامی از حضرت رقیّه علیهاالسلام به میان آمده، کتاب مشهور لهوف نوشته محدّث و مورّخ جلیل القدر، علامه سیّدبن طاووس (متوفّای ۶۶۴ ه.ق) است که اطلاع و احاطه بسیار او به متون حدیثی وتاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشمگیر است.

سیّد می نویسد: حضرت سیّدالشهداءعلیه السلام حضرت زینب و اهل حرم علیهنّ السلام را امر به صبرکرده و فرمود:

«یا اختاه یا امّ کلثوم ، شققن على جَیْبا و لا تخمشن علىّ وجها ولا تقلن على هجرا»[۹]

خواهرم ام کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیّه، و تو ای فاطمه، و تو ای رباب، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک نزنید و روی نخراشید و کلامی ناروا (که با رضا به قضای الهی ناسازگار است) بر زبان نرانید.

شاید گفته شود که منظور از حضرت رقیه که در کلام حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمده است، خواهر امام حسین علیه السلام و همسر مسلم بن عقیل علیه السلام باشد که در کربلا حضور داشته است. در پاسخ باید گفت:

اولاً رقیّه ای که همسر حضرت مسلم می باشد و از او فرزندی به نام عبدالله در کربلا به شهادت رسید قبل از حادثه کربلا وفات یافته است. البته گفته شده است که حضرت مسلم پس از وفات حضرت رقیه سلام الله علیها مجدداً داماد امیرالمؤمنین علیه السلام شده و رقیه صغری یا ام کلثوم را به همسری خود درآورده است و ثانیا در کتاب «عمده الطالب» اسم همسری را که بعد از رقیه به خانه مسلم علیه السلام آمده است، ام کلثوم می داند اگر چه او را رقیه صغری بنامیم اما نقل تاریخی که امام حسین علیه السلام او را مستقیماً با این نام صدا زنند وجود ندارد. ثالثاً در اکثر نقل ها که امام اهل حرم را مورد خطاب قرار می دهد نام رقیه را در کنار دختران خویش قرار می دهند[۱۰] که این خود شاهدی است براینکه منظور از رقیه دختر امام است و نه خواهر امام. والله اعلم.

۵. طبق نقل مورّخ خبیر، عمادالدین طبری، در «کامل بهائی»

مورّخ خبیر و ناقد بصیر، عمادالدین حسن بن علی بن محمّد طبری، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی، درکتاب پر ارجی که شش قرن پیش از این تألیف نموده با نام کامل بهائی و در آن این حادثه را از کتاب پر ارج «الحاویه فی مثالب المعاویه» که تألیف قاسم بن محمد بن احمد مأمزی می باشد استخراج نموده و نقل می کند که:

 «زنان خاندان نبوّت در حالت اسیری، حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هرکودکی را وعده می دادندکه پدرتو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهارساله، شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدر من حسین کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم. سخت پریشان بود. زنان وکودکان جمله درگریه افتادند وفغان ازایشان برخاست. یزیدخفته بود،ازخواب بیدارشد واز ماجرا سؤال کرد.خبر بردندکه ماجرا چنین است آن لعین درحال گفت: بروند سر پدر را بیاورند ودرکنار او نهند. پس آن سر مقدّس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند. پرسید این چیست؟گفتند:سر پدرتوست. دختر بترسید و فریاد برآورد ورنجورشد ودرآن چند روزجان به حق تسلیم کرد.»[۱۱]

علاءالدّین طبری این کتاب کم نظیر را در سال ۵۶۷ ه‍ .ق تألیف کرده، و در نگارش آن از منابع باارزش فراوانی استفاده نموده که متأسّفانه اغلب آنها به دست ما نرسیده است؛ برخی درکشاکش روزگار از بین رفته، و برخی دیگر به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام طعمه حریق شده است.

مرحوم محدّث قمی در مورد علاءالدین طبری و این کتاب چنین می نگارد: کتاب کامل بهائی، نوشته عماد الدین طبری، شیخ عالم ماهر خبیر متدرّب نحریر متکلّم جلیل محدّث نبیل و فاضل فهّامه،کتابی پرفایده است که در سنه ۶۷۵ تمام شده و قریب به ۲۱ سال همت شیخ مصروف برجمع آوری آن بوده، اگر چه در اثنای آن چند کتاب دیگر تألیف کرده است.

سپس می افزاید: از وضع آن کتاب معلوم می شود که نُسَخِ اصول و کتب قدمای اصحاب نزد او موجود بوده است.[۱۲]بدینگونه، سابقه اشاره به ماجرای حضرت رقیّه علیهاالسلام در تاریخ، به حدود هفت قرن و نیم پیش از زمان ما باز می گردد.

۶. طبق نقل از عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری

علامه حائری در «معالی السبطین» از کتاب «المنن»، باب دهم از عبدالوهاب بن شافعی مصری (متوفای ۹۷۳ قمری) نقل می کند که:

نزدیک مسجد جامع دمشق، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه سلام الله علیها معروف است. بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد چنین نوشته شده است:

«هذا البیت بقعهٌ شُرّفت بآل النّبی (صلی الله علیه وآله وسلّم) و بنت الحسین الشهید، رقیّه»[۱۳]

«این خانه ای است که مشرف به آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و دختر حسین شهید، حضرت رقیه (سلام الله علیها) شده است.»

با توجه به اینکه مؤلف متوفای سال۹۷۳ قمری می باشد، این گزارش به چهار قرن ونیم پیش ازاین برمی گردد.

۷. طبق نقل کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی در کتاب «روضه الشهداء»

عالم بزرگوار واعظ کاشفی که متوفای ۹۱۰ ه.ق است در رابطه با صغیره امام حسین علیه السلام می نویسد:

در کنزالغرائب آورده: امام حسین علیه السلام دختری داشت چهارساله که بسیار او را دوست داشت و او نیز پدر را به غایت دوست داشت و تا پدرش شهید شده بود، دائم می پرسید که أین أبی؟ پدر من کجاست؟…همین که سر پدر را برای او آوردند، آن سر را برداشت و نیک در آن نگریست. سر پدر خود را بشن یا زینب، و أنتِ یا رقیّه، وأنتِ یا فاطمه، وأنتِ یا رباب، اُنْظُرْنَ إذا أنا قُتِلْتُ فلا ت) الطَّاهِرِين‏اخت و آهی از بر کشید و روی در روی پدر مالید و لب خود بر لب وی نهاد و فی الحال جان شیرین بداد.[۱۴]

۸. طبق نقل علاّمه طریحی در کتاب «المنتخب فی جمع المراثی والخطب»

محقق بزرگ فخرالدین بن محمد علی بن احمد طریحی ساکن نجف و طریح نام قبیله او بوده است. نسب شریفش به حبیب بن مظاهر اسدی برمی گردد. ایشان در علوم مختلف مانند فقه، اصول، رجال و درایه، لغت و ادب، حدیث، اخلاق، ریاضی و تفسیر و… صاحب تألیف است و آثار علمی متعدد دارد که از جمله مهمترین و برترین آثار او کتاب «مجمع‌البحرین» در علم لغت می باشد. این محقق بزرگ ازعلمای برجسته و از پارسایان وارسته قرن یازدهم بود، که به سال ۱۰۸۵ هـ ق در رماحیّه، واقع در عراق وفات یافت.[۱۵]

ایشان در کتاب خود منتخب طریحی ماجرای شهادت حضرت رقیّه علیهاالسلام را نقل کرده که خلاصه مطلب چنین است:

«آن دختر سه ساله بود. به دستور یزید، او و اهل البیت امام حسین علیهم السلام را در خانه ای جای دادند؛ وآنها درآنجا برای شهادت امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا عزاداری می کردند. آن دختر سه ساله، مکرّر سراغ پدر را می گرفت. به او می گفتند: پدرت به سفر رفته است و می آید. تا اینکه او یک شب در عالم خواب پدر را دید. هنگامی که از خواب بیدار شد، فریاد گریه اش بلند بود…»[۱۶]

سپس ماجرا را به طریقی که در کتاب «الایقاد» آمده، ادامه می دهد.

۹. طبق نقل فاضل شهید رضی بن قزوینی در«تظلم الزهراء من احراق دماءآل العباء»

سید جلیل زبده الفقهاء فاضل قزوینی، رضی بن نبی، (متوفای سال ۱۱۱۸ق.) و از اعلام قرن ۱۲ می باشد در کتاب نفیس «تظلم الزهراء من احراق دماء آل العباء» که به ترتیب لهوف سید بن طاووس می باشد، واقعه جانگداز حضرت رقیه سلام الله علیها را عیناً چون نقل «المنتخب» ذکر می کند.[۱۷]

۱۰. طبق نقل عالم عارف ملا مهدی نراقی در کتاب «محرق القلوب»

عالم فاضل و فقیه وارسته ملامهدی نراقی (۱۱۲۸-۱۲۰۹ قمری) در کتاب «محرق القلوب» آورده است که: «امام حسین علیه السلام دختر سه ساله ای داشت و او همیشه سراغ پدر را می گرفت تا اینکه پدرش را در خواب دید و چون بیدار شد، گریه سر داد.»[۱۸]

۱۱.طبق نقل حاج مولی جعفر روضه خوان تبریزی در«بحر المصائب وکنز الغرائب»

شیخ محمد جعفر بن سلطان احمد بن علی بن حسن کلیبری تبریزی مؤلف کتاب ارزشمند «بحر المصائب وکنزالغرائب» شهادت صغیره اباعبدالله علیه السلام در خرابه شام را بنا بر روایت صاحب «ابواب الجنان» و ابن نما و سید بن طاووس نقل می کند. تاریخ چاپ جلد چهارم، دهم رمضان سال ۱۲۹۵ق می باشد. ایشان در جلد چهارم از کتاب نقل می کند که:

«در هنگامی که صیادان جور و ستم غزالان محنت و غم و کبوتران حرم سید امم را مقید زنجیر الم در زندان خرابه محبوس کردند، طفلی صغیر و کودکی اسیری فاطمه نام در سن سه یا چهار سالگی وجود داشت که به جهت صغر سن گویه شهادت پدرش را نمی دانست… سر پدر را برای طفل آوردند پس از درد دل های فراوان «فوضعت فمها علی فمه الشریف و بکت بکاءا شدیداً» پس آن طفل بی دل چنان آه از دل برکشید که زمین و آسمان لرزید و جان به جان آفرین تسلیم کرد، پس جناب زینب سلام الله علیها بی اختیار دوید او را حرکت داد ولی متوجه شد روح از بدن طفل مفارقت کرده … .»[۱۹]

۱۲. طبق نقل «ج‍نّ‍ات‌ ال‍خ‍ل‍ود»

جنات الخلود اثر ح‍س‍ن‌ ب‍ن‌ خ‍ل‍ی‍ل، خ‍وی‍ی، اب‍ن م‍ح‍م‍د م‍وم‍ن‌ م‍ح‍م‍درض‍ا الام‍ام‍ی‌ می باشد.

ک‍ت‍اب‍ی‌ ب‍ه‌ ف‍ارس‍ی‌ اس‍ت‌ ک‍ه‌ ب‍ی‍ش‍ت‍ر م‍طال‍ب‌ آن‌ م‍رب‍وط ب‍ه‌ زن‍دگ‍ی‍ن‍ام‍ه‌ پ‍ی‍ام‍ب‍ران‌ و ت‍اری‍خ‌ اس‍لام‌، خ‍ل‍ف‍ا و ائ‍م‍ه‌ اطه‍ار(ع‍ل‍ی‍ه‍م‌ ال‍س‍لام‌) م‍ی‌ش‍ود. ه‍م‍چ‍ن‍ی‍ن‌ اس‍ام‍ی‌ ح‍ض‍رت ب‍اری‍ت‍ع‍ال‍ی‌ ن‍ی‍ز در آن‌ ب‍طور م‍خ‍ت‍ص‍ر ت‍وض‍ی‍ح‌ و ش‍رح‌ داده‌ ش‍ده‌ان‍د. ای‍ن‌ ک‍ت‍اب‌ ب‍ن‍ام‌ ش‍اه‌ س‍ل‍طان‌ ح‍س‍ی‍ن‌ ص‍ف‍وی‌ ت‍ال‍ی‍ف‌ ش‍ده‌ اس‍ت‌. ش‍روع‌ ت‍ال‍ی‍ف‌ ک‍ت‍اب‌ در س‍ال‌ ۱۱۲۵ق‌. م‍طاب‍ق‌ ع‍ب‍ارت «ج‍ن‍ات‌ ال‍خ‍ل‍ود» و خ‍ات‍مه‌ آن‌ ب‍ه‌ س‍ال‌ ۱۱۲۸ق‌. م‍طاب‍ق‌ «ب‍اغ‌ ع‍دن»‌ ص‍ورت‌ پ‍ذی‍رف‍ت‍ه‌ اس‍ت‌.

۱۳. طبق نقل عماد الاعلام یزدی در کتاب «مصائب المعصومین»

عماد الاعلام حاج شیخ عبدالخالق بن عبدالرحیم یزدی تألیف این کتاب را در تاریخ اول شعبان ۱۲۴۱ق به پایان می رساند. وی در این کتاب، حضرت رقیه سلام الله علیها را در میان اسرا نام برده و ماجرای خرابه شام و شهادت حضرت رقیه سلام الله علیها را نقل می کند.[۲۰]

۱۴. طبق نقل مرحوم جوهری در کتاب «طوفان البکاء»

کتاب ارزشمند «طوفان البکاء» اثر محمد ابراهیم بن محمدباقر جوهری است که در سال۱۲۵۰ قمری آن را به اتمام رساند. در آن سرگذشت و مصائب معصومین علیهم السلام به نثر شیوا و نظم به دستور حاج محمدصالح و آقا صالح خانبان تألیف شده و به پادشاه وقت تقدیم شده است.

مؤلف محترم در مورد حضرت رقیه سلام الله علیها می نویسد:

به سند ه به کربلا به درد مفارقت پدر گرفتار و سیلی خورد، شب و روز می گریست و با هیئت ماتم زده می گفت:یاران! پدرم کجا رفته است..[۲۱]

۱۵. طبق نقل ملاّ حسن بن محمد علی یزدی در کتاب ارزشمند «مهیج الاحزان»

نام کامل کتاب «مهیج الاحزان و موقد النیران فی قلوب اهل الایمان» است. در برخی از نسخ تاریخ اتمام کتاب را ۱۲۵۹ق ذکر شده است. نویسنده محترم در مجلس دهم از کتاب به نقل از حمید بن مسلم می نویسد:

«من با عسگر، پسر زیاد بودم و نظر می کردم به سوی آن طفل که بر روی دست سیدالشهداء شهید شد، ناگاه دیدم از خیمه، زنی بیرون آمد نورانی که نورش نور آفتاب را فرو می نشاند. پا بر دامن زنان گاهی می افتاد و گاهی بر می خاست و می گفت: واولداه! واقتیلاه! وامهجه قلباه! تا آمد به نزد آن طفل و خود را بر روی آن انداخت و دخترانی چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش آن طفل شهید انداختند. سیدالشهداء با قوم در گفت و گو بود. چون این را دید به همان حال به سوی آن زن رفت و او را موعظه و نصیحت کرد و به مدارا و ملاطفت، او را به خیمه برگردانید. از کسانی که دورم بودند، پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: ام کلثوم و آن دختران، فاطمه و سکینه و رقیه می باشند.»[۲۲]

۱۶. طبق نقل محمد ابراهیم اصفهانی در کتاب «کنزالمصائب»

مؤلف گرانقدر آن محمد ابراهیم اصفهانی متخلص به ساغر می باشد. ظاهراً شروع به تألیف آن در سال ۱۲۷۰ق بوده است.

ایشان احوال حضرت رقیه سلام الله علیها را در خرابه شام در فراق بابا و گریه و ناله همراهان آن حضرت و شهادت آن بزرگوار را بیان می فرماید.[۲۳]

۱۷. طبق نقل فاضل مدقق حاج محمدحسن قزوینی درکتاب «ریاض الشهاده»

کتاب «ریاض الشهاده فی مصائب الساده» تألیف فاضل مدقق و محقق، جامع علوم معقول و منقول، حاج محمد حسن قزوینی می باشد. این کتاب در سال ۱۲۷۳ق در سه جلد منتشر شد. ایشان در پایان جلد دوم می نویسند: (این کتاب) به احادیث مستوثقه و اسانید معتبره مشحون است. نویسنده در جلد دوم کتاب، در موارد متعددی با لفظ رقیه و فاطمه صغری، وقایعی را درباره شهادت آن حضرت بیان نموده اند. نیز در جلد دوم صفحه ۲۵۴ در مصیبت آن حضرت اشعار سیف بن عمیره را آورده است.

 ۱۸. طبق نقل فاضل بسطامی، در کتاب «تحفه الحسینیه»

مؤلف که کتاب را درسال۱۲۷۴جمادی الاول، موافق روایت منقول ازمنتخب در رابطه باشهادت حضرت رقیه سلام الله علیها روایت می کند و سپس در مورد نام حضرت رقیه سلام الله علیها می نویسد:

در بعضی از کتب مراثی مثل لسان الذاکرین و غیره بیان شده است که این صغیره رقیه نام بود در بعضی کتب مراثی مسمی به زینب است. گویا حضرت سیدالشهداء به جهت زیادتی محبت خود به علیا جناب زینب آن دختر را مسمی به زینب نموده است.[۲۴]

۱۹. طبق نقل آخوند ملا محمد حسین شهرابی اردستانی در کتاب «انوارالمجالس»

در کتاب گرانمایه «انوارالمجالس» که در تاریخ ۱۲۸۰ق تألیف آن پایان پذیرفته است. جریان شهادت حضرت رقیه سلام الله علیها را چنین نقل می کند که:

جناب سیدالشهداء علیه السلام را دختری است سه ساله و او پدر خود را به خواب دیده… تا اینکه سر پدر را برای او آوردند. پس از بسیاری شکایت بیهوش شد. چون به هوش آمد، آن سر مطهر را برداشت و به سینه چسبانید و آنقدر گریه کرد که ساکت گردید. چون او را حرکت دادند دیدند مرغ روحش از قفس تن بر شاخسار طوبی آشیان گرفت.[۲۵]

۲۰. طبق نقل علامه فقیه حاج ملامحمد صالح برغانی در کتاب «مخزن البکاء»

مرحوم علامه فقیه حاج ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث، حاج محمد تقی برغانی می باشد وی در سال ۱۲۰۰ ق به دنیا آمد و در غروب روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی سال ۱۲۸۳ق هنگامی که کنار ضریح امام حسین علیه السلام در بالای سر مطهر ایستاده بود و دستانش به طرف آسمان بلند بود، رحلت نمود. ایشان را به منزل آوردند و پس از غسل و تشییع بی نظیری، پشت پنجره بالاسر دفن کردند. این فقیه بزرگوار بالغ بر بیست و نه تألیف دارد که قسم عمده آنها را در مقاتل و زیارت و اشک و احوال ائمه معصوم علیهم السلام است و مابقی کتب در باب تفسیر و فقه و… است.

بزرگان در ترجمه مرحوم ملا محمد صالح نوشته اند که آن بزرگوار در مراسم و مجالس بر ائمه به خصوص سیدالشهداء علیه السلام نوحه گری می کرد و می گریست و مقید به بیان روایات صحیحه بود.

برخی از کتب مرحوم فقیه برغانی عبارتند از: مفاتح الجنان فی حل رموز القرآن ۸جلد، غنیمه المعاد در شرح ارشاد علامه حلی ۱۴جلد، عقاید الدین ۵جلد بزرگ، شرح قصیده الحمیری، کنزالبکاء، بحرالعرفان در تفسیر۱۷جلد، کنزالواعظین فی احوال الأئمه الطاهرین علیهم السلام ۴جلد، ملک الراشدین در فقه، منبع البکاء فی مقتل السید الشهداء علیه السلام، کنزالمصائب، کنزالمعاد، کنز المواعظ، مفتاح البکاء و … .[۲۶]

مؤلف در صفحات متعددی از کتاب «مخزن البکاء» نام حضرت رقیه سلام الله علیها را نقل نموده است. همچنین شهادت حضرت است.

۲۱. طبق نقل مولی قربان رودباری در کتاب «ماتمکده»

حجه الاسلام مولی قربان رمضان بادشتی رودباری قزوینی متخلّص به بیدل در کتاب ماتمکده که در تاریخ ۱۲۸۲ق تأیف کرده است به نام شریف حضرت رقیه سلام الله علیها و اشاره نموده است. همچنین شهادت آن علیامخدره را را در خرابه شام تصریح کرده است[۲۷] و در جایی هم تذکر داده است که بعضی صغیره خرابه شام را زبیده گفته اند.[۲۸]

۲۲. طبق نقل مرحوم مقدس زنجانی در کتاب «مفتاح الجنه للنار جنه»

مرحوم مقدس زنجانی این کتاب را در تاریخ ۱۲۸۵ق تألیف می کند.

ایشان در انتهای مجلس یازدهم این کتاب، اشاره ای به دختر صغیره امام حسین علیه السلام دارر. همچنین در انتهای مجلس سی و سوم هم اشاره ای به دختر صغیره و داستان وداع او با امام حسین علیه السلام می کند. نیز در مجلس سی و ششم به تفصیل، مطالبی در ذکر مصائب دختر صغیره می آورد.

۲۳. طبق نقل شیخ محمد حسین یزدی در کتاب «انوارالشهاده»

کتاب «انوار الشهاده» تألیف شیخ محمد حسین بن علی یزدی است که در سال ۱۲۸۵ تألیف شده است. ایشان صاحب کتاب های بسیاری همچون «میزان الحق» در رد عامه، «حقوق آل محمد»، «هدایه الأسماء»، «انوار الهدایه»، «رساله فی العصمه» و … می باشد. ایشان در رابطه با حضرت رقیه سلام الله علیها نوشته است:

در کتاب «عوالم العلوم» و برخی کتب دیگر روایت نموده است که در میان اسیران، دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام باقی مانده بود و اسم او بنابرقولی رقیه بود و از عمر شریفش سه سال گذشته بود و آن حضرت او را بسیار دوست می داشت، آن دخترک بعد از پدرش در شب و روز بسیار گریه می کرد که از گریه او دل اهل بیت مجروح می شد.[۲۹]

۲۴. طبق نقل علاّمه دربندی در کتاب «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات»

یکی از علمای برجسته ای که ماجرای شهادت حضرت رقیّه علیهاالسلام را مطابق نقل منتخب طریحی روایت کرده، مرحوم فاضل دربندی است.

عالم خبیر که در سال ۱۲۰۸ق در دربند تهران متولد شد. ایشان در محضر بزرگانی چون ملامحمّدصالح برغانی و برادرایشان شهید ثالث و شیخ جعفر کاشف الغطاء بهره برد تا در علوم مختلف چون فقه و اصول و حدیث و رجال و… صاحبنظر شد. وی به کثرت اشک و تألم و لطمه زدن در عزای بر امام حسین علیه السلام معروف بود. محدّث قمی در مورد ایشان، چنین صفاتی برشمرده: «ملاّ آقا بن عابدرمضان علی بن زاهد شروانی حائری، استاد، فقیه، دانشنمدکلامی، محقّق و مدقّق، جامع معقول و منقول، عارف به فقه و اصول که دارای تألیفاتی است مانند: خزائن الاحکام شرح بر منظومه سید مهدی بحرالعلوم در فقه، المسائل التمرینیه که فن جدیدی در آموزش قواعد فقه و اصول است، خزائن الاصول در فنون ادله عقلیه و قواعد دینیه، رساله عملیه، العناوین فی الاصول، حجیه الاصول المثبته باقسامها، الفن الاعلی فی الاعتقادات، اسرارالشهاده، الجوهره فی الاسطرلاب، الاکسیر، سعادات ناصری و…،

آقا بزرگ تهرانی در مورد ایشان می فرماید: «کثیر الحب لسید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام أثرت علیه وقعه الطف بشکل خاص … کثیر التوجع والبکاء واللطم والنوح.»

این دانشمند در کتاب «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات» ماجرای شهادت حضرت رقیّه علیهاالسلام را مانند منتخب طریحی نقل کرده سپس می نویسد:

«اینکه گفته شده یزید برای تسلّی خاطر حضرت رقیّه علیهاالسلام دستور داد: سر بریده پدرش را نزد او ببرید، درست نیست؛ زیرا منظور یزید، تسلّی خاطر نبود، بلکه می خواست دل اهل البیت علیهم السلام را بسوزاند و آنها را با دیدن سر بریده، بی تاب و هلاک شوند و عاشورای دیگری در شام به وجود آید. قصد او فقط این نبود که تنها حضرت رقیّه علیهاالسلام از شدّت مصیبت از دنیا برود، بلکه می خواست همه اهل البیت علیهم السلام جان بسپرند.آنها از یک سو شهادت حضرت رقیّه علیهاالسلام را از سوی دیگر سر بریده امام حسین علیه السلام را و از سوی سوّم غسل دادن وکفن کردن پیکر مطهّر حضرت رقیّه را، که با دیدن آن به یاد بدنهای پاره پاره و بی غسل و کفن شهیدان کربلا افتادند. به راستی عاشورای دیگری در آنجا پدید آمد: صدای گریه اهل البیت علیهم السلام آنچنان بلند شد که مردم شام واطراف آن فهمیدند، همگی نزدیک آمده و گریه را سردادند. موجب شد تا احساسات مردم بر ضدّ یزید به جوش آید؛ آنها علیه یزید سخن می گفتند. این ماجرا یزیدعلیه اللعنه را وحشت زده کرد. او در ظاهر خود را تبرئه می کرد و قتل امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا را به گردن ابن زیاد می انداخت و به ناچار اهل بیت علیهم السلام را از آن زندان و بازداشتگاه آزاد کرد.[۳۰]

۲۵. طبق نقل ملا آقا دربندی در «سرمایه ایمان و جواهر الایقان»

این کتاب نیز تألیف ملا آقادربندی حایری می باشد. وی هنگام شهادت حضرت علی اصغر و وداع امام حسین علیه السلام با اهل حرم، نام حضرت رقیه سلام الله علیها را آورده است.[۳۱] این کتاب در سال ۱۲۸۸ق در تهران به صورت سنگی چاپ شده است طبق نقل سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّه»

سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، «متوفّای ۱۲۹۴ه.ق» در کتاب «ینابیع المودّه»[۳۲] به نقل از مقتل مسمّی به ابومخنف صریحاً نام حضرت رقیه سلام الله علیها را آورده است:

مقتل منسوب به ابومخنف مطابق نقل قندوزی (ینابیع المودّه:ص۳۴۶ و احقاق الحق:۱۱/۶۳۳) پس از شرح کیفیّت شهادت طفل شش ماهه می گوید:

«ثُم نادى: یا اُم کُلثومَ، وَ یا سَکینهُ، و یا رقیه، وَ یا عاتِکَهُ وَیا زینب، یا أهلَ بَیتى علیکنّ مِنّى السَّلامُ»[۳۳]

«آنگاه فریادبرآورد:ای اُمّ کلثوم،ای سکینه، ای رقیّه، ای عاتکه، ای زینب، ای اهل بیت من، من نیزرفتم، خداحافظ.»

۲۷. طبق نقل علاّمه سیّد محسن امین در کتاب «اعیان الشیعه»

کتاب «اعیان الشیعه» در شرح زندگی و احوال بزرگان شیعه به تألیف سید محسن امین عاملی، فقیه مورّخ، ادیب دانشمند، خاتم مجتهدان شام، شاعر بزرگ و رهبر شیعیان که مقام مرجعیت بزرگ را دارا بود. مؤلف درزمان ۱۲۸۴ه.ق در جبل عامل در جنوب لبنان متولد شد. پدرش سید عبدالکریم و نسبش به «زیدبن علی بن الحسین علیه السلام» می رسد. وفات این بزرگمرد عالم تشیع، در یکشنبه چهارم رجب ۱۳۱۷ قمری و سن او در هنگام وفاتش ۸۷ سال بود. این کتاب، جامع ترین تذکره و یا دائره المعارفی است در احوالات رجال شیعه در دولت های اسلامی و شرح عقاید تشیع در اصول و فروغ. در این کتاب نیز ازحضرت رقیه سلام الله علیها سخن به میان آمده و می نویسد که:

رقیه بنت الحسین: ینسب الیها قبر و مشهد مزور بمحله العماره من دمشق. الله اعلم.[۳۴]

۲۸. طبق نقل لسان الملک، محمّد تقی خان سپهر در کتاب «ناسخ التواریخ»

ناسخ التواریخ تألیف میرزا‌محمد‌تقی لسان‌الملک معروف به سپهر از علما و از اشخاص و انسان‌های فاضل زمان قاجار متوفی به سال ۱۲۹۷ ه‌.‌ق می‌باشد. ناسخ التواریخ کتاب دوره‌ای و مفصل از تاریخ جهان که از حبوط حضرت آدم شروع شده است. جلدهای اول آن در مورد انبیا (علیهم السلام) و سلاطین و امت‌های گذشته می‌باشد. به تدریج قرن به قرن به دوره اسلام می‌رسد. در دوره اسلام برای هر کدام از ائمه یک جلد آن اختصاص یافته است. در این کتاب در مورد دختر حضرت سیدالشهداءعلیه السلام و وفات او درخرابۀ شام و مکالماتش با حضرت زینب علیها‏السلام و رحلت او وغسل دادن زینب و ام کلثوم علیهماالسلام او را و آن کلمات و اخبار که ازآن صغیره نوشته‌اند.

 آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیها‏السلام و بعضی سکینه علیها‏السلام دانسته‌اند. و عده‌ای نوشته‌اند به دستور یزید،‌ عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا وحال شهدا واسیری اسرا را درآنجا نقش کردند واهل بیت علیهم ‏السلام را به آنجا وارد کردند،‌‌ واگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیهم ‏السلام ومحنت ایشان در مشاهدات این عمارت جز حضرت احدیت نخواهد دانست. پس آن دختر سید مختار، و نبیره ولی کردگار، درآن خرابه بی چراغ در شب تاریک بر روی خاک و ریگ بماند. علی الصباح به اذن یزید علیه اللعنه، آن غریبه را در خرابه دفن کردند.[۳۵]

۲۹. طبق نقل عبدالرحیم کرمانشاهی در «سرّ الاسرار فی مصیبه ابی الائمه الاطهار»

عبدالرحیم بن ملا محمد عبدالرحمن شائق کرمانشاهی مؤلف این کتاب ارزشمند است که در سال ۱۲۳۲ قمری متولد شده و متوفای سال ۱۳۰۵ ق می باشد. مؤلف در رابطه با حضرت رقیه سلام الله علیها مطابق نقل منتخب و روضه الشهداء ذکر می کند و سپس می نویسد:

«خواهر مختار چشم برادر را معیوب دید غش کرده و از دنیا رفت، هاجر مادر حضرت اسماعیل، سرخی اثر کارد در گلوی فرزندش را دید، سه روز در دنیا بود و سپس رحلت کرد. فریاد فریاد از حالت زنان و سایر دختران از مشاهده این واقعه! آیا چگونه رقت نموده باشند از حالت آن مظلومه (رقیه)؟!»[۳۶]

۳۰. طبق نقل آخوند ملا احمد در کتاب «عمده المصائب»

مؤلف این کتاب حجه الاسلام آخوند ملاّاحمد مشهور به منظور است. تاریخ اتمام تألیف آن، سال ۱۳۰۰ق می باشد. این کتاب در دوجلد تألیف شده است.

ایشان به تفصیل همراه با اشعار دلسوز عربی و فارسی و متن مقاتل قدیمی، به شام رفتن اسراء و خرابه نشینی و شهادت علیا مخدره حضرت رقیه و یا همان فاطمه صغیره را بیان می دارد و اشاره می فرمایند که رقیه همان زبیده است. ایشان در خاتمه می گویند:

قبر آن حضرت با اینکه در بلاد اعدای ولایت است اما زیارتگاه دوست و دشمن است و مردم زیادی در بقعه منوره حضرت رقیه سلام الله علیها برای زیارت حاضر می شوند.[۳۷]

۳۱. طبق نقل علامه میرزا رفیع گرمرودی در «ذریعه النجاه فی المقتل»

این کتاب تألیف علامه بزرگوار میراز رفیع گرمرودی است. تاریخ پایان این تألیف سال ۱۳۰۲ق و سال چاپ آن ۱۳۰۴ق است. ایشان صراحتاً نقل می کنند که حضرت سیدالشهداء دختری سه ساله به نام رقیه داشته اند و اشاره ای هم به بعضی از مصائب آن بزرگوار می کنند.[۳۸]

۳۲. طبق نقل الشکوئی در کتاب «مصباح الحرمین»

کتاب «مصباح الحرمین» از مولی عبدالجبّار بن زین العابدین الشکوئی از علمای قرن چهاردهم قمری و از مردمان قفقاز است که در سال ۱۳۲۱ قمری نگاشته است. مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب «الذّریعه» درباره کتاب چنین آورده است: «مصباحُ الحرمین للمولی عبد الجبّار بن زین العابدین الشکوئی، أوّله (الحمدُ لله الّذی عظّم شعائر الإسلام) فرغَ منهُ ۱۳۲۱ و فیه تمام اعمال المدینه و المکّه المعظّمه، طبع فی ۱۳۲۷.[۳۹] صاحب «مصباح الحرمین» چنین می نویسد:

طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدنش شاد گردید و در ظلّ مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو این نوع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد و پدر خود را ندید. شروع به گریه کرد. هرچه اهل البیت علیهم السلام او را تسلی دادند، آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب گفت: أین أبی ایتونی بوالدی و قرّه عینی، یعنی کجاست پدر من، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا. پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است، هرچند تسلی دادندآرام نشد. خود اهل البیت علیهم السلام نیز منتظر بهانه برای گریه بودند لذا گریه سکوت شب را شکست. همه با آن صغیره هم آواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاک خرابه را بر سر خود می ریختند، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.[۴۰]

مابقی نقل مانند نقل کتاب «منتخب التواریخ» از «طاهر بن عبدالله دمشقی» است که ذکر خواهد شد.

۳۳. طبق نقل صدرالدین واعظ قزوینی، در کتاب «ریاض القدس»

نصیر الدین عبد الجلیل مشهور به واعظ قزوینی صاحب النقض از بزرگان علمای قرن ششم است. عبدالجلیل دانشمندی فاضل و فقیهی فصیح و زبان آور بود بعضی او را به نام کتابش صاحب النقض می شناسند.

در کتاب «ریاض القدس» مسمی به «حدائق الانس» از تألیفات آقا میرزا صدرالدین واعظ قزوینی است که در سال ۱۳۳۲ق چاپ شده است. در این کتاب در رابطه باحضرت رقیه سلام الله علیها می نویسد:

«… بعد از شهادت جانسوز حضرت رقیه سلام الله علیها در گوشه ویرانه شام و بعد از خطبه های آتشین حضرت زینب و امام سجادعلیهماالسلام، هنگام بازگشت به مدینه مردم شام ازدحام نموده و درحالیکه سیاهپوش شده بودند برای بدرقه اهل البیت علیهم السلام ازخانه ها بیرون آمدند وصدای ناله وگریه آنها از هرسو شنیده می شد؛ زینب کبری سلام الله علیها از این فرصت استفاده های بسیار کرد. از جمله اینکه ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود: «ای اهل شام! از ما در این خرابه امانتی مانده است؛ جان شما و جان این امانت. هرگاه کنار قبرش رفتید، آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید.»[۴۱]

۳۴. طبق نقل ثقه الاسلام سیّد محمّد علی شاه عبدالعظیمی در کتاب «الایقاد»

کتاب «الایقاد فی وفیات النبی والزهراء و الائمه علیهم السلام»، تألیف سیّد جلیل ثقه الاسلام سیّد محمد علی شاه عبدالعظیمی (متوفی به سال ۱۳۳۴ هـ ق.) به زبان عربی می باشد. مؤلف کتب زیادی را در رشته های مختلف تألیف کرده اند که تعدادی از آنها چاپ شده و برخی مخطوط می باشد. برخی ازتألیفات مرحوم شاه عبدالعظیمی عبارتند از: «الایقاظ»، «موعظه ٔ‌السالکین»، «الجوهرهٔ»، «منتخب‌الخلاصهٔ»، در رجال: «لب‌التفسیر»، «وجیزهٔ»، «غرفهٔ‌ المعجزات» از او آثار خطی بسیاری نیز باقی مانده است که برخی ازآنها در «طبقات اعلام‌الشیعه» ذکر شده است. ایشان در «الایقاد» می نویسند:

«حضرت رقیّه مکرّر می گفت: «ایتونی بوالدی و قرّه عینی»؛ پدرم و نور چشمم را نزد من بیاورید. هر بارکه حاضران می خواستند، آرام کنندگریه واندوهش، شدیدترمی شد وهمه اهل البیت علیهم السلام را محزون و گریان می کرد. صدای گریه آنها به گوش یزید که در کاخ خود بود، رسید از مأمورین پرسید: چه خبر است؟ یکی از حاضران به او گفت: «دختر کوچک حسین علیه السلام امشب پدرش حسین علیه السلام را در خواب دیده، و از زمانی که بیدار شده، پدر را می طلبد و گریه می کند.»یزید گفت: سربریده پدرش را نزدش ببرید و پیش رویش بگذارید؛ تا آن را بنگرد و خاطرش آرام گیرد.مأموران سر را در میان ظرفی (مثل سینی) نهادند و حوله ای بر روی آن انداختند وآن را پوشاندند؛ سپس نزد حضرت رقیّه علیهاالسلام آوردند وکنارش نهادند. حضرت رقیّه علیهاالسلام سر را برداشت و به سینه اش چسباند؛ آنگاه با گریه جانسوز، خطاب به سر، چنین گفت:

«یاابتاه! من ذاالذی خضّبَکَ بدمائک؟یاابتاه!من ذاالذی قَطَعَ وریدک؟یاابتاه! من ذاالذی ایتمنی علی صغر سنی؟ …»

«بابا! چه کسی تو را به خونت رنگین کرد؟ بابا! چه کسی رگهای گردنت را برید؟بابا! چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟…»

سپس لبهایش را بر لبهای پدرش حسین نهاد، و آنچنان گریست، که همان لحظه بی هوش شد؛ و وق بن زین العابدین شام را ذکر نموده تی او را حرکت دادند، دریافتندکه از دنیا رفته است.»[۴۲]

۳۵. طبق نقل زبده الفقهاء، فخر المحققین حاج سید محمدباقر مجتهدزاده گنجوی در «مزامیر الاولیاء» و در کتاب «مرقات الایقان»

کتاب «مزامیر الاولیاء» به خط مرحوم علامه میرجهانی در نجف اشرف به سال ۱۳۵۳ق دو جلد در یک مجلد در چاپخانه مرتضویه چاپ شده است. مؤلف محترم متوفای سال ۱۳۳۵ق می باشد.

در این کتاب احوال حضرت در شام، خرابه شام و شهادت آن علیا مخدره و وداع امام حسین علیه السلام با اهل حرم و آوردن نام حضرت رقیه سلام الله علیها همراه با بانوان حرم، بیان شده است.[۴۳]

۳۶. طبق نقل دکتر عبدالجواد کلیددار در کتاب «تاریخ کربلا»

در مقدمه این کتاب کلماتی از صاحب الغدیر علامه شیخ عبدالحسین امینی در تجلیل از کتاب و مؤلف آمده که بخشی از آن چنین است: «…فکتاب تاریخ کربلاء و حائرها کنفس بقعتها الکریمه ضاله الفقیه و طلبه المحدث و بغیه الباحث و أمنیه اهل الدین… و لمثل هذا فلیعمل العاملون والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. النجف، غره الشعبان۱۳۸۶ق محبّکم عبدالحسین الامینی.»

مؤلف محترم در کتاب چنین آورده اند که: «قبر سیده رقیّه بنت الحسین در وسط شام، نزدیک بازار بزرگ است.» تاریخ چاپ این تألیف به سال ۱۳۴۹ق می باشد.[۴۴]

۳۷. طبق نقل محدّث قمی در کتاب «نفس المهموم»

علاّمه محدّث قمی در «منتهی الآمال»، جلد ۱، صفحه ۵۱۰، به همان نقل علامه علاءالدّین طبری اشاره می کند که در اوایل بحث بدان اشاره شد.[۴۵]

اما در «نفس المهموم» چنین نقل می کند که:

«..طفل پرسید: عمه! مگر ما خانه نداریم؟ فرمودند: چرا عزیزم، خانه ما در مدینه است. بلافاصله پرسید: عمه! پدرم کجاست؟ فرمود: به سفر رفته. طفل دیگر سخن نگفت، به گوشه خرابه رفته زانوی غم بغل گرفت و با غم و اندوه به خواب رفت. پاسی از شب گذشت. ظاهراً در عالم رؤیا پدر را دید. سراسیمه از خواب بیدار شد، مجدداً سراغ پدر را از عمه گرفت و بهانه جویی نمود، به گونه ای که با صدای ناله و گریه او تمام اهل خرابه به شیون و ناله پرداختند. خبر را به یزید رساندند، دستور داد سر بریده پدرش را برایش ببرند. رأس مطهر سیدالشهدا علیه السلام را در میان طَبَق جای داده، وارد خرابه کردند و مقابل این دختر قرار دادند. سرپوش طبق راکنار زد، سر مطهر سید الشهدا علیه السلام را دید، سر را برداشت و درآغوش کشید. بر پیشانی و لب های پدر بوسه زد و آه و ناله اش بلند تر شد، گفت: پدر جان چه کسی صورت شما را به خونت رنگین کرد؟ پدر جان چه کسی رگهای گردنت را بریده؟پدر جان! چه کسی مرا درکودکی یتیم کرد؟پدر جان تیم به چه کسی پناه ببردتا بزرگ بشود؟پدرجان! کاش خاک را بالش زیر سرم قرار می دادم، ولی محاسنت راخضاب شده به خونت نمی دیدم. دخترخردسال حسین علیه السلام آنقدر شیرین زبانی کرد و با سرپدرناله نمود تا خاموش شد.همه خیال کردندبه خواب رفته. وقتی به سراغ او آمدند، ازدنیا رفته بود.شبانه غساله آوردند، او را غسل دادند و در همان خرابه مدفون نمودند.»[۴۶]

۳۸. طبق نقل سید عبدالحسین حائری در کتاب «الفاجعه العظمی»

تاریخ چاپ دوم کتاب در سال ۱۳۷۹ق می باشد.

مؤلف محترم زیر عنوان «فی بکاء یتیمه الحسین علیه السلام لفراق أبیها علیهما السلام» ماجرای شهادت حضرت رقیه سلام الله علیها را در خرابه شام بیان می کند.[۴۷]

۳۹. طبق نقل علاّمه حائری در کتاب «معالی السبطین»

محمد مهدی حائری مازندرانی از نویسندگان قرن چهاردهم(م ۱۳۸۵) دو کتاب دیگر نیز درباره اهل بیت علیهم السلام دارد که یکی با نام « شجره طوبی » و دیگری « الکوکب الدرّی فی احوال النبیّ والبتول والوصیّ » است. علاّمه حائری در کتاب «معالی السبطین»، با یک واسطه نقل می کند که:

«حضرت رقیه سلام الله علیها، پنج یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد. مادرش «شاه زنان» دختر یزدجرد بود.»[۴۸]

همچنین در مورد مرقد مطهر حضرت، جریان ذیل را نقل می کند:

«بعضی از صالحان گفته اند: «قبر شریف حضرت رقیّه علیهاالسلام ویران شده بود؛ از این رو عده ای تصمیم گرفتند بدن مطهّر آن حضرت را از قبر بیرون آورند و قبر را به طور اصولی و محکم بازسازی کنند، امّا از هیبت حضرت رقیّه علیهاالسلام کسی جرأت نکرد وارد قبر شود و جنازه را بیرون آورد، تا اینکه یکی از منسوبان به خاندان امامت به نام «سیّد بن مرتضی» اعلام آمادگی کرد و وارد قبر شد. او پس از آنکه پارچه ای روی کفن و بدن مطهر حضرت رقیّه علیهالسلام انداخت و آن را با پارچه پیچید، دریافت که آن حضرت دختر کوچکی است، و پشتش بر اثر ضربات بسیارع مجروح شده است: «فاذا هی بنت صغیره و کان متنها مجروحاً من کثره الضرب»[۴۹] «او دختر کوچکی بود که کمرش از شدّت ضربه مجروح شده بود.»»

۴۰. طبق نقل محمّدباقر ملبوبی در کتاب «الوقایع والحوادث»

محمّدباقر ملبوبی در کتاب «الوقایع والحوادث» چنین نقل می کند که:

«هلال بن نافع، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بود است که زبیده، دختر سه ساله حسین از روزی کم. دیدم امام حسین علیه السلام پس از وداع با اهل البیت علیهم السلام خود، به سوی میدان می آید. در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن حضرت را گرفت و صدا زد: «یا ابه انظر الی فإنی عطشان؛ بابا جان! به من بنگر، من تشنه ام.»شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود: الله یسقیک فإنه وکیلی، دخترم، می دانم تشنه هستی، خدا تو را سیراب می کند؛ زیرا او وکیل و پناهگاه من است. هلال می گوید: پرسیدم این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت؟به من پاسخ دادند: او رقیه سلام الله علیها دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است.»[۵۰]

۴۱. طبق نقل آیت الله سیّد محمّد تقی مقدّم در مقتل «وقایع عاشورا»

آیت الله سیّد محمّد تقی مقدّم درکتاب «وقایع عاشورا» می نویسد:

«دربعضی ازروایات آمده است:حضرت سکینه سلام الله علیها در روز عاشورا به خواهر سه ساله اش (حضرت رقیه سلام الله علیها)گفت: «بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود و کشته شود». امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیهالسلام صدا زد: «بابا! مانعت نمی شوم. صبرکن تا تو را ببینم». امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که: «العطش العطش فإن الظَّمأَ قد أحرقنی»؛ «بابا بسیار تشنه ام، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است.» امام حسین علیه السلام به اوفرمود: «کنارخیمه بنشین تا برای توآب بیاورم». آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تابه سوی میدان برود، بازهم رقیه علیهالسلام دامن پدر را گرفت و با گریه گفت: «یا ابه أین تمضی عنّا؟»؛ «بابا جان! کجا می روی؟ چرا ازما بریده ای؟» امام یکبار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پرخون از او جدا شد.»[۵۱]

۴۲. طبق نقل سید محمد کاظم قزوینی در کتاب «فاجعه الطف»

مؤلف می نویسد: در آخرین وداع امام حسین علیه السلام با آرام ساختن فرزند گرانقدرش، حضرت سجاد به خیمه بانوان حرم پیامبر آمد وپر مهر و بزرگوار، همه را به نام ندا داد که:

«یا سکینه و یا فاطمه و یا رقیه و یا صفیه و یا زینب و یا ام کلثوم، علیکن منی السلام فهذا الاخر الاجتماع و قد قرب منکن الاجتماع»[۵۲]

«دخت گرانمایه ام سکینه جان! دخت ارجمندم، فاطمه جان! دختر عزیزم، رقیه، صفیه…خواهر قهرمانم، زینب عزیز، خواهر گرانقدرم، ام کلثوم…»

۴۳. طبق نقل محمدباقر بن عبدالکریم بهبهانی در «الدمعه الساکبه»

کتاب «الدمعه الساکبه فی احوال النبی والعترته الطاهره» تألیف محمدباقر بن عبدالکریم بهبهانی است. در رابطه با سه ساله امام حسین علیه السلام در این کتاب چنین آمده است که:

«برای مولانا الحسین علیه السلام دختری بود که سنش سه ساله و در واقعه کربلا حضور داشت… و همیشه پدر خویش را می خواست و سراغ بابا می گرفت و به او می گفتند فردا می آید تا اینکه شبی از شب ها، پدر را در خواب می بیند…»[۵۳]

و ماجرا را مانند دیگر مقاتل نقل می کند.

۴۴. طبق نقل حاج شیخ محمدباقر مجتهدی بیرجندی در کتاب «وقایع الشهور»

مجتهد بیرجندی در رابطه با صغیره امام حسین علیه السلام می نویسد:

«در روز پنجم صفر به نقل از میرزا احمد کرمانی در جامعه و فی المنتخب ذلک من دون تعین یوم ـ فیه توفی طفل من الاسراء فی دار یزید لعنه الله علیه»[۵۴]

۴۵. طبق نقل شهید ثالث در کتاب «المجالس»

در کتاب «ثمرات الحیات» به نقل از شیخ طریحی در منتخب داستان جانگداز ورود اهل البیت به شام و اسکان ایشان را در خرابه متذکر می شود و چنین می نگارد که:

«اما گمان نمی کنم به اهل البیت سخت تر از آن شبی گذشته باشد که آن دختر سه ساله پدر را در خواب دید و از خواب بیدار شد سراغ پدر را گرفت. نویسنده حکایت طاهر بن حارث را به نقل از شهید ثالث در کتاب مجالس نقل می کند تا آنجا که صدای طفل در خرابه بلند شد سرمطهر سیدالشهداء علیه السلام میان طشت طلا به لرزه درآمد… متذکر می شود.»

مطلب مهمی که در کتاب «ثمرات الحیات» به نظر می رسد اینکه نویسنده حکایت طاهر بن حارث را از کتاب «مجالس» شهید ثالث شهاب الدین عبدالله بن ملا محمد بن سعید تستری خراسانی متوفای ۹۹۷ قمری نقل می کند و همچنین از کتب «سحائب الامطار» و «مشکات الانوار» نقل می نماید. خصوصاً اینکه شهید ثالث حکایت مذکور را به نقل از کتب معتبره می نویسد. لذا وجود طفلی از امام حسین علیه السلام و جان دادن او در خرابه مستند به کتب معتبره قدیمی بوده که در دسترس بزرگان شیعه بوده و فی الحال بدان دسترسی نداریم.

۴۶. طبق لامه ملا حبیب الله شریف کاشانی در کتاب «تذکره الشهداء»

ملا حبیب شریف کاشانی (م ۱۳۴۰ ق) از عالمان و فقیهان پر نویس قرن چهاردهم است. او نزدیک به ۲۰۰ اثر دارد که از جمله آنها ، «تذکره الشهداء» است. ایشان چنین می نویسد که: «نقل شده که آن حضرت را دختر سه ساله ای بود که در خرابه شام از مشاهده سر بریده پدر وفات کرد.»

علامه سپس مجموع فرزندان امام حسین علیه السلام نسبت داده اند را ذکر می کند[۵۵] که در فصل پیشین گذشت.

۴۷. طبق نقل عمده الفقهاء حاج شیخ محمدجواد یزدی در «شعشعه الحسینی»

حاج شیخ محمدجواد یزدی خراسانی این کتاب را در تاریخ ۱۳۴۶ اتمام نموده است. ایشان در رابطه با صغیره امام حسین علیه السلام چنین می نویسد:

از کتاب عوالم و غیره منقول است که طفلی از حضرت امام حسین علیه السلام در خرابه شام از دیدن سر پدر بزرگوارش از دنیا رفت… سپس تصریح به اسم آن بزرگوار نموده می گوید: …بعد از وفات رقیه خاتون یا فاطمه در خرابه شام… .[۵۶]

۴۸. طبق نقل سیّد هاشم خراسانی در کتاب تاریخی «منتخب التواریخ»

عالم جلیل القدر سیّد هاشم خراسانی (متوفّی به سال ۱۳۵۰ هـ .ق) در «منتخب التواریخ» چنین می نویسد:

« طاهربن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می‌کردم و او را مشغول می‌نمودم. شبی سر نحس او را در دامن گرفتم. آن لعین به خواب رفت‌ و سرنورانی سید الشهداء علیه السلام درآن وقت درطشت طلا درمقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناله پردگیان حرم محترم امام حسین علیه السلام ازخرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من دراندوه بودم‌ که آیا چه ظلم وستم بود که یزید بدمآب به اولاد بوتراب نمود؟!به طرف طشت نظرکرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است،‌تعجب کردم! پس دیدم لبهای مبارکش به حرکت آمده به آواز اندوهناک وضعیفی ازآن دهان معجزبیان بلند گردیدکه می‌گفت: «اللهم هولاء اولادنا واکبادنا وهولاء اصحابنا؛ خداوندا، اینان اولاد وجگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند.» طاهرگوید: چون این حال را ازآن حضرت مشاهده کرد وحشت و دهشت برمن غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم به بالای عمارت یزید آمدم خیال می‌کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده‌که مرگ او باعث این همه ناله وندبه شده است. وقتی بالای قصررسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیهم السلام طفل صغیری را درمیان گرفته‌اند وآن دختر، خاک برسر می‌ریزد وبا ناله وفغان می‌گوید: «یا عمتی و یا اخت ابی این ابی، ‌این ابی؛ ای عمه!‌ وای خواهر پدر بزرگوار من! کجاست پدر من؟ کجاست پدرمن؟»‌ پیش یزید برگشتم. دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف سرحسین بن علی علیهماالسلام نگاه می‌کند، و از کثرت وحشت و دهشت وخوف وخشیت، ‌مانند برگ بید برخود می‌لرزد. از من سبب گریه اهل بیت علیهم السلام را پرسید و گفت: سررا نزد آن صغیره بگذارید،‌ باشد که با دیدن آن تسلی یابد. ملازمان یزید سر حضرت سید الشهدا علیه السلام را برداشته به درخرابه آمدند. چون اهل بیت علیهم السلام دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده‌اند،‌تماماً به استقبال آن سرشتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سرگرفتند، چون نظر آن صغیره برسر مبارک افتاد پرسید: ماهذا الراس؟ این سرکیست؟ گفتند: هذا رأس ابیک؛ این، ‌سر مبارک پدر توست. پس آن مظلومه آن سرمبارک را از طشت برداشته و در برگرفت وشروع به گریستن نمود وگفت: پدرجان!‌ کاش من فدای تومی‌شدم،‌کاش قبل از امروزکور ونابینا بودم وکاش می‌مردم و در زیرخاک می‌بودم و نمی‌دیم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است. پس این مظلومه دهان خود را بردهان پدر بزرگوار خود گذاشت وآن قدرگریست که بیهوش شد. چون اهل بیت علیهم ‏السلام آن صغیره راحرکت دادند،‌ دیدندکه روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده است. چون آن بی‌کسان این وضع را دیدند، ‌صدا به گریه وزاری بلند کردند، ‌و عزای غم و زاری را تجدید نمودند.آن دختری که درخرابه شام از دنیا رحلت فرموده، ‌و از صبایای خود حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره ومعروف به مزار رقیه علیها السلام است.»[۵۷]

جریان تعمیر قبر مطهّر حضرت رقیّه سلام الله علیها

مرحوم آیه الله میرزا هاشم خراسانی در همان کتاب جریانی را نقل می کند که هر شخص محقق با تعمق در متن آن وجود چنین دختری از امام حسین علیه السلام در شام ضروری می داند.

قضیه اینگونه نقل شده است که: «عالم جلیل، شیخ محمّد علی شامی که ازجمله علما و محصّلین نجف اشرف است به حقیر فرمود: «جدّ امّی بلاواسطه من، جناب آقا سیّد ابراهیم دمشقی، که نسبش منتهی می شود به سیّد مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند.شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیّه بنت الحسین علیهماالسلام ت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده، و بدن من در اذیّت است؛ بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند.دخترش به سیّد عرض کرد، وسیّد از ترس اهل تسنّن به خواب ترتیب اثری نداد. شب دوّم، دختر وسطی سیّد باز همین خواب را دید. به پدرگفت، و او همچنان ترتیب اثری نداد. شب سوم، دخترکوچکتر سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت، ایضاً ترتیب اثری نداد. شب چهارم، خود سیّد، مخدّره را در خواب دیدکه به طریق عتاب فرمودند: «چرا والی را خبردار نکردی؟!» صبح سیّد نزد والی شام رفت و خوابش را برای والی شام نقل کرد. والی امر کرد علما شام، از شیعه و سنی، بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف دربرکنند،آنگاه به دست هرکس قفل درب حرم مقدّس باز شد، همان کس برود و قبر مقدّس او را نبش کند و جسد مطهّرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهّر را تعمیر کنند.بزرگان شیعه و سنّی، در کمال آداب غسل نموده ولباس نظیف در برکردند.قفل به دست هیچ یک مگربه دست مرحوم سیّد ابراهیم باز نشد. بعد هم که به حرم مشرّف شدند، هرکس کلنگ برقبر می زدکارگر نمی شد تا آنکه سیّد مزبورکلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد. بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد قراردارد، وکفن آن مخدّره مکرّمه صحیح وسالم می باشد، لکن آب زیادی میان لحدجمع شده است.سیّد بدن شریف مخدّره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متّصل گریه می کرد تا آنکه لحد مخدّره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می شد سیّد بدن مخدّره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشت و نمازمی گزارد. بعد از فراغ باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تاآنکه از تعمیر قبر ولحد فارغ شدند. سیّد بدن مخدّره را دفن کرد و از کرامت این مخدّره در این سه روز سیّد نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو؛ بعدکه خواست مخدّره را دفن کند سیّد دعاکرد خداوند پسری مسمّی به سیّد مصطفی به اومرحمت فرماید. در پایان، والی تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، و او هم تولیت زینبیّه و مرقد شریف رقیّه و مرقد شریف امّ کلثوم و سکینه علیهماالسلام را به سیّد واگذار نمود و فعلاً هم آقای حاج سیّد عبّاس پسر آقا سید مصطفی پسر سیّد ابراهیم سابق الذکر متصدّی تولیت این اماکن شریفه است.»آیه الله حاج میرزاهاشم خراسانی سپس می گوید:گویا این قضیّه درحدود سنه هزار ودویست و هشتاد اتّفاق افتاده است.»[۵۸]

نکته ای که در انتهای این نقل وجود دارد اینکه نویسنده کتاب در سال ۱۳۵۲ قمری فوت شده و اینجریان را مربوط به سال ۱۲۸۰ق می داند که نزدیکی این جریان به زمان مؤلف خود بر اعتبار این قضیه می افزاید. همین جریان در مقتل جامع مقدم نقل شده اما با توضیحات بیشتری از جمله اینکه:

«بدن مطهر را دیدند که در پارچۀ سیاهی کفن شده و یک زنجیر کوچکی هم به گردن آن بانو بود، آن سید از شدت گریه غش می کند چون او را به هوش می آورند، قضیه زنجیر را به مردم می گوید و می فرماید: ببینید ظلم بنی امیه را! صدای ضجه و ناله از مردم بلند می شود»[۵۹]

تأیید این قضیه از طریق کرامت بی بی حضرت رقیّه سلام الله علیها

مرحوم آیت الله سیّدهادی خراسانی نیز درکتاب «معجزات وکرامات» ماجرایی را نقل می کندکه مؤیّد قضیّه فوق است:روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار دست یکی از خویشان ما را گزید. وی مدّتی مداوا کرد ولی سود نبخشید. آخرالامرجوانی به نام «سیّد عبدالامیر» نزد ما آمد و گفت: کجای دست او را مارگزیده است؟ چون محل مار زدگی را به او نشان داد، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلّی محل درد خوب شد. سپس گفت: من نه دعایی دارم و نه دوایی؛ فقط کرامتی است که ازاجداد ما به ما رسیده است: هرسمّی که از زنبوریا عقرب یا مار باشد اگرآب دهان یاانگشت به آن بگذاریم خوب می شود. جهتش نیزاین است که جدّ ما، درشام موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیّه افتاد جسد حضرت رقیّه سلام الله علیها را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیرکردند و از آنجا این اثر در خود و اولادش مانده است.[۶۰]

هر دو قضیه در قرون اخیر رخ داده است و اگر اشکال گردد که مستند به خواب بوده است، بله اگر تنها استناد به خواب می بود و مقدمات آن همه حدسی می بود آری اما آنچه مسلم است و در کتب تاریخی ذکر شده است اینکه قبر را می شکافند و می بینند که قبر مطهر از آب پر شده است فلذا خود جریان حسی بوده و دیده شده و نقل به مشاهده شده است و نه صرف یک خواب.

۴۹. طبق نقل کتاب «منتخبات التواریخ لدمشق»

این کتاب تألیف محمد ادیب تقی الدین حصنی حسینی متوفای ۱۳۵۸ق می باشد. ایشان مدتی متولی حرم حضرت رقیه سلام الله علیها بوده اند. ایشان چنین نقل می کنند که: «سیده رقیه دختر امام حسین علیه السلام در باب الفرادیس شام دفن شده است.»[۶۱]

۵۰. طبق نقل علاّمه لواسانی در«الدروس البهیه»

هـ ق.) درکتاب «الدروس البهیه فی مجمل احوال الرّسول والعتره النبویّه» می نویسد:

«یکی از دختران امام حسین علیه السلام به نام رقیه سلام الله علیها، از شدّت گریه و اندوه و گرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد. قبرش در آنجا معروف و زیارتگاه است.»[۶۲]

این تنها بعضی از مصادر قابل دسترسی بود، و مطمئناً منابع بیشتری در این موضوع وجود دارد. زیرا بعضی از همین منابع به منابع دیگری ارجاع داده بودند که در دسترس ما بود.

برای فردی که منصف و بدون غرض باشد ذکر این منابع بلکه کمتر از آن هم علم ایجاد می کند.

۱. محمّد، محمّدی اشتهاردی، همان، ص۱۲؛ علی اکبر مهدی پور،

۲ . تاریخ دمشق : ج ۶۹، ص ۱۶۸.

۳. شیخ علی ابوالحسنی(منذر)، سیاهپوشی در سوگ ائمه نور:۱۴۰-۱۴۱.

۴ . سیدمحسن، امین، اعیان الشیعه، تحقیق و اخراج: سید حسن امین: ۷/۳۲۶.

۵. سید جواد، شبر، ادب الطف أو شعراء الحسین علیه السلام، ۱/۱۹۶.

۶. شیخ فخرالدین، طریحی نجفی، المنتخب للطریحی فی جمع المراثی والخطب المشتهر بالفخری، ۲/۴۳۶.

۷. ستاره درخشان شام، به نقل از شیخ علی، ابوالحسنی، همان، ص۳۲۰، به نقل از المنتخب طریحی

۸ . لباب الانساب: ۷/۳۲۶.

۹. ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، سیّد بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۴۰- ۱۴۱.

۱۰ . نادی صلوات الله علیه: یا زینب و یا سکینه ویا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه علیکن منی السلام فهذا آخر الاجتماع قد قرب منکم الافتجاع. (مقتل جامع: وقایع عاشورا: ۴۵۴) و در نقلی دیگر چنین آمده است: (و صاح بأعلی صوته: یا زینب و یا ام کلثوم و یا سکینه و یا رقیه و یا فاطمه اسمعن کلامی و اعلمن إن ابنی هذا خلیفتی علیکم و هو امام مفترض الطاعه: مطابق نقل قیام سالار شهیدان: ۲۱۲).

۱۱. علاّ مه عمادالدین حسن، بن علی بن محمد طبری، کامل بهائی، ج۲، ص۱۷۹.

۱۲. فوائد الرضویه، ص۱۱۱.

۱۳. معالی السبطین: ۲/۱۶۲.

۱۴. حسین بن علی واعظ کاشفی، روضه الشهداء، ص۲۹۰.

۱۵. محدّث قمی، الکنی والالقاب:۲/۴۴۸. برای اطلاعات بیشتر در مورد زندگی نامه ایشان رجوع شود به کتب: مقدمه مجمع البحرین:ج۱، أمل الآمل:۲/۲۱۴، لؤلؤالبحرین:۶۶، اعیان الشیعه:۸/۳۹۵، روضات الجنات: ۵/۳۴۹-۳۵۲، الروضه النضره: ۴۳۴.

۱۶. شیخ فخرالدین طریحی، المنتخب فی جمع المراثی والخطب، معروف به منتخب طریحی.

۱۷. تظلم الزهراء، ص۳۳۴.

۱۸. از کربلا تا مدینه، (اقتباس از محرق القلوب)، ص۲۳۵.

۱۹. بحر المصائب و کنزالغرائب: ۴/۳۸۹-۴۱۰.

۲۰. مصائب المعصومین: ۳۶۰،۴۰۳.

۲۱. مرحوم جوهری، طوفان البکاء، ص۱۹۹.

۲۲. حسن بن محمدعلی یزدی، مهیّج الاحزان، ص۲۴۴.

۲۳. کنزالمصائب: ۳۵۵-۳۵۶.

۲۴. تحفه الحسینیه: ۳۸۹.

۲۵. انوارالمجالس: ۲۸۵.

۲۶. برای اطلاع بیشتر ازشرح حال ایشان ر.ک:اعیان الشیعه:۹/۳۶۹،مستدرکات اعیان الشیعه:۳/۳۲، الذریعه:ج۱۲،۱۳؛ موسوعه طبقات الفقهاء:۱۳/۵۹۸، ریحانه الادب: ۱/۲۴۸، کرام البرره:۲/۶۶۰.

۲۷ . ماتمکده: ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۱۴.

۲۸. ماتمکده: ۱۵۱.

۲۹. شیخ محمدحسین یزدی، انوار الشهاده، ص۲۴۲.

۳۰. ملاّ آقا بن عابد رمضان علی، بن زاهد شروانی حائری، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ص۵۳۳.

۳۱. سرمایه الایمان و جواهر الایقان: ۳۰۲، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۶۳.

۳۲. سلیمان، بن ابراهیم قندوزی حنفی، ینابیع المودّه، ص ۳۳۳-۳۳۵

۳۳. درنسخه جداگانه ای و مستقلی نیزکه با عنوان «مقتل الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلاء، المشتهر بمقتل ابی مخنف»توسط منشورات الرضی قم(۱۳۶۲ش) ازمقتل مزبورچاپ شده عبارت فوق الذکرچنین درج شده است:«ثم نادی یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه و یاعاتکه و یاصفیه علیکن منی السلام، ص۱۳۱.

۳۴.اعیان الشیعه: ۷/۳۴.

۳۵. عباس تقی خان، سپهر(لسان الملک)، ناسخ التواریخ: ۲/ ۴۵۶.

۳۶. عبدالرحیم کرمانشاهی، سر الاسرار، ص۳۵۵.

۳۷. عمده المصائب: ۲/۳۵۷-۳۵۶.

۳۸. ذریعه النجاه فی المقتل: ۱۷۷، ۲۶۳.

۳۹. درکتاب «مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی» درباره اوچنین نگاشته شده است:«آخوند عبدالجبّار بن آخوند حاج زین العابدین، پیش نماز زاده شکوئی، از فضلای قرن چهاردهم هجری و از مردمان قفقاز است.»

۴۰. شیخ علی ربانی گلپایگانی، همان، ص۲۰۹ به نقل از عبدالجبّار بن زین العابدین الشکوئی، مصباح الحرمین.

۴۱. صدرالدین، واعظی قزوینی، ریاض القدس، ج۲، ص۳۲۴.

۴۲. معالی السبطین فی احوال الحسن والحسین:۲/۱۷۰ و ۱۷۱.

۴۳. مزامیر الاولیاء:۱/۹۲، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۳، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۲۲.

۴۴. تاریخ کربلا: ۹۴، این کتاب را در سال ۱۴۱۸ ق نشر الشریف الرضی در قم تجدید چاپ کرده است.

۴۵. محدّث قمی، منتهی الامال، ج۱، ص۳۱۷.

۴۶. محدّث قمی، نفس المهموم، ص۴۵۶.

۴۷. الفاجعه العظمی: ۲۰۴-۲۰۵.

۴۸. معالی السبطین: ۲/۲۱۴.

۴۹. همان.

۵۰. محمّد باقر، ملبوبی، الوقایع والحوادث، ج۳، ص۱۹۲؛ انوار الشهاده: ۱۶۳.

۵۱. سید محمّد تقی، مقدّم، وقایع عاشورا، ص۴۵۵.

۵۲. سید محمد کاظم قزوینی، ترجمه فاجعه الطف (عاشورا، غمبارترین روز تاریخ)، ص۲۹۷.

۵۳. محمدباقر بن عبدالکریم بهبهانی، الدمعه الساکبه، ج۵، ص۱۴۱.

۵۴. محمدباقر مجتهد بیرجندی، وقایع الشهور، ص۴۷.

۵۵. ملا حبیب الله شریف کاشانی، تذکره الشهداء، ص۱۹۳.

۵۶. شعشعه الحسینیه: ۹۸، ۱۰۶، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۷۱-۱۷۵.

۵۷. حاج میرزا هاشم خراسانی، منتخب التواریخ،‌ باب پنجم، ‌ص۲۲۹.

۵۸. حاج میرزا هاشم، خراسانی، همان، ص۳۸۸، باب ششم.

۵۹. مقتل جامع مقدم: ۲/۲۰۸-۲۰۹.